١٨٤٣
٤٥٧٠

کتابخانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد
شماره ۲۲۷۸۶ تاریخ ۵۲/۷/۸

منه

اگر پیش از واو و یا فتحه باشد مثل تروا و کیف ... منه
شده و امتداد این حروف سه گانه بقدر یک الف باشد
و انرا در عرف قرا و اهل ادا قصر خوانند و مد اصلی و ذاتی
نیز خوانند وگاه باشد که امتداد ایشان زیاده شود
تا بمرتبه چهار مقدار و پنج مقدار مد اصلی برسد و چنین
از امد فرعی گویند و وقتی این زیاده متصور شود که سببی
پیدا شود زیادتی را و سبب یا لفظی باشد یا معنوی و سبب
لفظی که مد خواهد یا همزه متصل باشد یعنی سبب حروف
مد در یک کلمه یا بر همزه منفصل بخلاف اینست و دیگر ساکن
یعنی حرفی که ساکن باشد همزه از دو حال بیرون نیست
یا متصل باشد بحرف مد در یک کلمه یا منفصل اگر متصل
باشد خالی از ان نیست که همزه سابق باشد یا حروف مد اگر
همزه سابق باشد مثل آدم و اوتی و ایمان و بقول حفص عاصم
غیر از قصر نباشد بلکه مد این نوع از منفردات نافع است
بروایت ورش از طریق ازرق و اگر حروف مد سابق
باشد مثل جاء و کم و عن سوء و جیء ... از امد متصل واجب

گویند

گویند اگر همزه از حروف مد جدا باشد مثل بما انزل و قوا انفسکم
و فی انفسکم از امد منفصل خوانند و جایز نیز گویند و درین
هر دو قسم عاصم را امتداد تمام بمقدار چهار الف است و این مقدار
بحسب حواله است و همین حکم دارد حروف مد که از اشباع
فتحه یا کسره متولد شود در الفاظ و اگر چه در خط مصور نشده
باشد مثل ... الا الله ... و اگر سبب مد ساکن
لازم باشد یا نه اگر لازم باشد همه قرا متفق اند بر مد
ان مد مشبع خواه ان ساکن مدغم باشد مثل و لا الضالین
و لا امین و اتحاجونی و الله خیر و الذاکرین و خواه مظهر باشد
الان و کاف و صاد و قاف و نون ... عسق باشد
یعنی در بعضی ...
و در عین فاتحه مریم و شوری ... باشد مد طول
و مد متوسط بواسطه انکه ما قبل ... از حال مد ... است
معتبر ... آمده و قصر نیز جایز است ... طریقت ...
و ... یعنی ... ساکن
لازم آن است که هرگز از حال سکون متغیر نشود و بیرون
امثله مذکوره و در الم الله اول آل عمران بر راه وصل

کند میم الم الله حالا که میم از حال سکون بحال حرکت
خواهد آمد و مفتوح خواهد شد و حینئذ سبب مد نماند پس
مجموع قرا را درآن دو وجه روا باشد یکی همان تطویل بنا
بر اصل و عارض دیگر قصر بنا بر آن اعتبار و این اولی است
و توسط که بعضی درین محل گفته اند معتبر نیست و التفات
اصلا بآن نباید کرد و حاصل آنست که اگر سبب مد متغیر شود
از حال خود دو وجه روا باشد مد و قصر بنا بر اصل و عارض
و اعتبار آن اگر عارض را اعتبار کنند قصر و اگر نکنند
مد پس توسط را مدخل نباشد و اگر سکون عارض باشد و آن
در حالت وقف خواهد بود مثل یوم الدین و نستعین و تعلمون
و المفلحون و سریع الحساب و شدید العقاب همه قرا
را سه وجه جایز باشد مد تطویل و مد توسط و قصر و طول
اولی است و بعد از آن توسط و بعد از آن قصر و اگر لین باشد
مثل خوف و بیت و رأی العین و الحسنیین همین سه
وجه جایز باشد اما درآن جا امر بعکس باشد قصر اولی باشد
پس توسط پس طول مگر آنکه بعد از لین همزه باشد مثل شیء

ولو

دیوه که حیث منعکس گردد و بعضی گفته اند که اگر سکون لازم
مدغم باشد مد آن زیاده تر باشد ترک آن بر مظهر پس بنا
برین قول در الم مد لام بر مد میم از زیده باشد و در یس و القرآن
الحکیم و ن و القلم نیز مد مدغم بر مظهر باشد و جمهور برآنند
که تفاوت میان این دو نیست و الله اعلم پس حاصل آنکه
مد بر سه قسم است لازم و واجب و جایز و لازم آنست
که سبب وی سکون لازم باشد و درین نوع تفاوت نیست میان
قرا بلکه همه را یک قدر باشد خواه مدغم باشد و خواه مظهر
و واجب آنست که سبب وی همزه متصل باشد متصل بحرف مد در یک
کلمه و جایز آن است که سببش همزه منفصل باشد یا سکون
عارض و اما سبب معنوی زیادتی مبالغه است و آن در کلام
منفی باشد مثل لا جرم و لا ریب در قرائت حمزه از بعضی
از بعضی طرق و ازین جمله است مد تعظیم در کلمه توحید
که قاصران مد منفصل را مد باشد و مخصوص باد ر مد آن
مبالغه کرده و مد تعظیم از حفص روایت قصر و تکبیر
نیست   الا و ظاهر مد آنکه او تمام بر دو قسم است کسیر

بابه

ولقد جئنا ولقد ذرأنا ولقد زينا وقد سمع الله وقد
شغفها ولقد صرفنا ولقد ضل ولقد ظلمک تا ثابت
است که چون بعدش حرف برسد ثا و جیم و زا و سین
و صاد و ظا مثل کذبت ثمود و وجبت جنوبها و خبت
و حصرت صدورهم و زدناهم و انبتت سبع و کانت
ظالمة و لام هل نزد ثا چون هل ثوب و بغیر ازین لفظ
نیست و نزد نون مثل هل نحن و لام بل نزد هشت
حرف تا و زا و سین و ضاد و طا و ظا و نون مانند
هل تنقمون و بل ترون و بل زین و بل سولت و بل ضلوا و بل
طبع الله و بل ظننتم و بل نحن و عاصم درین چهار فصل
بغیر از اظهار ندارد و اما فصل حروف قریبة المخرجها
منحصر است در یازده حرف اول با و ساکنه که بعد ازین
الف ... موضع است یغلب فسوف و ان تعجب فعجب
و قال اذهب فمن تبعک ... اذهب فان ... فمن لم یتب فا
فاولئک ... یعذب من یشاء و در آخر البقره در قراءت
غیر عاصم و ابن عامر ... ارکب معنا ... نخسف بهم

سوم
چهارم

را ساکنه نزد لام مثل واصبر لحکم و یغفر لکم ادغام لازم است
و من یفعل ذلک هر جا که باشد ... یرد ثواب هر موضع
یلهث ذلک ... فنبذناها و قد ...
در ... ذال ساکنه که بتا برسد مثل اخذتم
و اتخذت و اخذت و اتخذتم ... لبثت و لبثتم
او ... هر موضع ...
یس و القرآن ن و القلم طسم ده گانه این
جمله عاصم بدو روایت ادغام دارد و در یلهث ذلک
و ارکب معنا و طسم یعنی نونی که در آخر لفظ سین است بمیم
ده گانه و بروایت ابوبکر در یس و القرآن یعنی نونی که در
آخر لفظ است بواو و القرآن و نون و القلم یعنی نونی که
در آخر لفظ است بواو و القلم در رسالت نصب
اخذ و اتخذ یعنی خاء مجرد باشد و خاء مزید فیه که ...
و در باقی بدو روایت اظهار دارد
نون ساکن و تنوین نزد حروف هجا چهار حکم است
اظهار و ادغام و قلب و اخفا اما اظهار وقتی است که بحرف

حلق رسند و آن شش حرف است همزه و ها و عین و حا
و غین و خا مثل ینئون و من آمن و عذاب الیم و ینهون
و من هاد و حروف هر دو انعمت و من عمل و حکیم علیهم و
و ینحتون و من حکیم حمید و فسینغضون و من خلق غفور
غفور و المنخنقة و من غل و علیم خبیر و اظهار نون و تنوین
نزد ها و عین و حا مستور است و نزد همزه و غین و خا
تبع هیچ صنعت و عمل را دخل در اظهار است بنابر آنکه
از حلق نکند حرکه همزه منقول شود مثل قرائت ورش از نافع
نزد غین و خا مخفی شود مثل قرائت ابو جعفر و مسیبی از نافع
و اما ادغام کامل باشد که بحروف یرملون رسند در لام
و را بی غنه و در چهار دیگر با غنه مثل من یشاء و لجی
بغشاه و من ربهم و غفور رحیم و رحیما و من ماء مهین و من
لدنه و هدی للمتقین و من وراءهم و شهیدا و حبل
نکن و عاملة ناصبة و حافظا ابو عمرو نعمان و نون را از
حروف شش گانه اخراج کرده بنابر آنکه در قسم اول است
یعنی در ادغام آن اصلا اختلاف نیست مثل ان ذو

اما الواقع

اما الواقع بحر سخن دنیا و هر شش ماء میان اختلاف است
در آنکه غنه از آن نون است یا از آن میم و اول مذهب
ابن کیسان است و ثانی مذهب جمهور و ... ابو عمرو دانی است
از برای آنکه چون ادغام کرده اند نون را بمیم منقلب شده پس غنه
از آن میم باشد والله اعلم و اگر نون ساکن با واو و یا
در کلمه جمع شوند اظهار واجب باشد و آن در قرآن عظیم
چهار لفظ است قنوان و صنوان و بنیان و الدنیا و اما قلب
آنست که هرگاه بحرف با رسند مثل انبئهم و ان بورک
و باید با طهره و غنه لازم باشد و قلب میم از آن جهت است
که میم مخرج نون است در غنه و مشارک با است در مخرج
و اما اخفا نزد باقی حروف است و آن پانزده حرف است
تا و ثا و جیم و دال و ذال و زا و سین و شین و صاد
و ضاد و طا و ظا و فا و قاف و کاف مثل من تاب
و جنات تجری و طلح منضود و من ثمرة و قولا ثقیلا
و انجینا و من جاء و خلق جدید و اندادا و من دابة و کاسا
دهاقا و انذرتهم و من ذا الذی و کیل انذرته و تنزیل

باشد ایضا مثال ان که نموده که در حال ابتدا الف وصل
مکسور می شود و اگر ما قبلش یا را ثابت ان پیوسته کهی الف
چند و کسره باشد و هم چنین اگر کسره بعد از کلمه را جدا باشد
مثل ام ارتابوا … پس تفخیم باید کرد و اگر وقف
کند بر … نظر با قبلش کنند اگر یا ساکن باشد
با کسره لازمه ترقیق باید کرد خواه که را مفتوح باشد خواه
مضموم و خواه مکسور باشد لا خیر و فاکلوا الطیر و خیر لکم خبیر
المغضوب و من خیر و زیر تم الف برد و انما وانت منذر
و مع المنذر وانا انت منذر و بصیر و اگر میان کسره
و را حرف واقع شود هم چنان ترقیق باید کرد مثل …
الناس السحر والله لذکرا و در کلمه مصر و عاین القطر دو وجه
روایت تفخیم و ترقیق و در مصر تفخیم اولی و در القطر ترقیق
و در یا نظر بوصل آن است که را در مصر چون در حالت
وصل را مفخم است چون وقف کنند … مفخم باید
نظر بوصل و در القطر چون در حالت وصل را مرقق است
چون وقف کنند را را مرقق سازند نظر بوصل کلمه

بالتمام انتهت

با اصل آنست که اصل در را تفخیم است ولیکن
بسبب چیزی چند که عارض می شود ترقیق کرده
کرده اند و اگر نه اصل را آن مبنی بر تفخیم است
همچنانکه اصحاب این فن نشان نداده اند تا … دیگر
دو دیگر آنکه حرف استعلا صاد و طا … که بعد از
کسره واقع شده اند و از سبب اصلی است در علت تفخیم
را آن و در بیان آنکه اگر را مضموم باشد اگر وقف
بر وی کنند حکم وصل دارد یعنی تفخیم باید کرد مگر در جای
در شود و وقف به اشمام حکم وقف با سکون دارد اگر
را مکسور باشد و پیش از وی مضموم یا مفتوح باشد مثل
سیر والقمر و فی الحجر و نذر و بشر اگر وقف با
با سکون کنند تفخیم باید کرد و اگر بروم کنند ترقیق
… سیوم در شر اورد وقف با سکون نیز ترقیق
باشد و اگر پیش از را مکسور الف باشد مثل کتاب الابرار
و من انصار اگر وقف با سکون کنند تفخیم باید کرد و اگر بروم
ترقیق … کتاب الفجار … نیز ترقیق …

تمام که بیان وقف کرده شد

والله اعلم

نوع وقف توان کرد اول با سکون و اصل این است اما تمام
بر واو و میم وان اظهار کردن منع از حرکت موقوف علیه است
باو و زیادتر چنانچه حرکت آن [illegible] باشد [illegible] اگر چه عارضیه
وآن در مضموم و مرفوع و مجرور و مکسور رود و قسم دوم اشمام وآن
ضم شفتین است بعد از اسکان حرف بی آواز بلکه مجرد حرکت
لب باشد و از این جهت او را اعمی در نیابد و اشمام بسته قسم
خلط حرکت بحرکت و خلط حرف بحرف و اشارت بعضو اما
خلط حرکت بحرکت هم چنانکه در قیل و غیض و جیء خلط [illegible]
ضمه را با کسره چنانکه باید [illegible] و خلط حرف بحرف چنانکه
صراط و الصراط صاد را بزای آمیزند و اشاره بعضو چنانکه
نستعین است و [illegible] تا معلوم شود که حرکت این حرف
ضمه است و اشمام در مرفوع و مضموم رود و خاصه [illegible] و در مفتوح
و منصوب و مکسور و مجرور هیچ کدام نرود [illegible] و قصر که گذشت
که اگر قبل از سکون وقف حرف مد و لین باشد طول و توسط
و قصر جایز باشد پس اگر حرف موقوف علیه ساکن باشد

در وصل

کتابخانه
دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد

در وصل نیز متحرک نبود مانند [illegible] باشد [illegible]
و اگر متحرک باشد و وقف با سکون کنند و حرف مد و لین
پیش از موقوف علیه باشد اگر آن موقوف علیه در وصل مفتوح
باشد یا منصوب مثل کیف و خوف و الموت و الحین وان الموتی
و جبل وان الذین و یوم و حتی نقول و ان کان وامی
الی [illegible] جایز باشد مد و توسط و قصر و اگر مکسور باشد
یا مجرور [illegible] و بالغیب و یا قوم و الی الحول البعید
[illegible] و [illegible] الا [illegible] چهار وجه جایز باشد
مد و توسط و قصر با سکون و قصر با روم و اگر مضموم باشد
یا مرفوع مثل حیث و بیدک الخیر و قال فرعون والله یقول
هفت وجه جایز باشد مد و طول و توسط و قصر با سکون و هم چنین
سه وجه با اشمام و قصر با روم و اگر پیش از موقوف علیه حرف
مد و لین نباشد مانند ضرب و ان یضرب و در [illegible]
قبل [illegible] و یا [illegible] و من الله و بالامس
در هر چه مفتوح یا منصوب باشد اسکان باشد [illegible]
مکسور و مجرور اسکان و روم و در مضموم و مرفوع اسکان

بجا آوردن اعراب و حفظ ترک حقوق حروف ادا و چنانچه روایت
کنند شیخ مفسر از استاد استادان حافظ ابو عمرو دانی رحمه الله استاد
با استاد از شیخ شیخ خود احمد نصر که مشهور بعضی با بلکر الاستاد
که گفت که شیخ ما ابن مجاهد تلامذه خود را حکم باز میداشت در تلفظ
بقول تعالی فطرتا و مانند آن از برای آنکه بعضی از ایشان در تلفظ
آن سیم را نون بدل میکردند و غنه و نون و میم نزد ما یکدیگر
مشتبه میشود و کسیکه عارف نباشد کم تواند فرق میان آن
مانند انبادک و کنتم به و نزد یکست بابن الّتی و اسلمنا
و زلینا و زینا که در الّتی و زلتی نون مشدّده است و در اسلمنا
و زلتی مخفف و فرق میان آنست که لام الّتی و الّتی و زینا
نون است و اسلمنا و زلتی لام و بیش از اتصال ضمیر که آن
نون و الف است با یشان متحرک بعضی از برای آنکه اصل
ایشان الآن و زبت و اسال و زلّ و چون بضمیر متصل
شدند لام الّتی ساکن و الف الآن و اسال با لتقا
ساکنین بیفتاد و سبب در الآن و زتّی بثقل خود رسید
او تمام و سبب بعد چنانکه در لعن و امنّا و لکنّا و در اسال و زلّی

بجز لام

جهت لام و فتح مختلف بعضی و سکون لام عارض بعد ظهور
مانند شدند جعلنا و قلنا و بدلنا پس بنا بر این مرد نیست
بیان جمله چند از الفاظ قرآنی و کیفیت اداء آن و تمییز حروفی
که آن جمله مرکب شده از آن از مخالفات و مجانسات در مفارق
بلکه همگی آن مترتب حروف تهجی تا قاریرا فایده باشند
و از گوید بهره مند گردد است و الله فعل و ما و لا بیان مخارج
حروف و صفات آن بکنیم پس کیفیت ما در وقت ادای حروف
عند الترکیب تا عدد مخارج حروف مختلف فیه است و جمیع
و مختار که نزد ما و ائمه ما و منقدمان مثل خلیل ابن احمد
و کتب ابو طالب و ابو القسم و ما و ابو الحسن و شریح
مقصد است حجت و این وجه ظاهر است در احتیاط و ابو علی
بن سینا تصنیف که کرده است که کرده است و مخارج حروف
و صفات مهین وجه که گذشته یعنی مخارج که شده و بسیاری
از نحاة و قرّا بر آن اند که شانزده مخرج است و مخرج حروف ثلاثه را
که آن الف و واو و یای مدّ لین است ساقط کرده اند
و الف را از اقصی حلق گرفته اند و واو و یای مدّ لین بعد از مخرج

مخرج متحرک نیز و مضطرب و حرمی و فرق و این در به جز آنند که مخارج
چهارده است و مخرج نون و لام و را یکی گرفته اند و اعتبار بزرده و اول
اول است از برای آنکه حروف الاختیار ظاهر است و معنی مخرج موضعی است
که حروف از آنجا بیرون می آید و اعتبار مخرج حرف محقق آن است
که تلفظ کنی بهمزه وصل و بعد از آن اتیان نمائی بآن حرف که میخواهی
که مخرجش بدانی در حالتیکه ساکن باشد یا مشدد و تا نماند اظهار است
و چون چنین کردی البته آن حرف بر موضعی از لب یا دهان و زبان
و حلق و خیشوم قرار یافت و آن مخرج وی باشد   جوف است
از برای الف   مدی   مدی یعنی واوی که ساکن باشد و ضمه
از وی ضمه و یائی که ساکن باشد و پیش از وی کسره یعنی و اشباع
و این سه حرف را حروف مد و لین خوانند و هوائیه و جوفیه نیز میخوانند
و سبب تسمیه اینها بجوفیه و هوائیه آن است که انقطاع مخرج
ایشان بجز [illegible] صورت اند و زبان در ایشان بر موضعی از اجزاء
دهان اعتماد نیست   اقصای حلق است از برای همزه و ها
و اختلاف است در آنکه همزه یک مرتبه اند یا همزه اول است
وسط حلق است از برای عین و حاء حطی   و اختلاف است

در آنکه

در آنکه ها مقدم است یا عین   ادنی حلق است یعنی
نزدیک تر بدهان از برای غین و خا با نقطه که گذشت و این
هر شش را حروف حلقی میخوانند و ایشان را سته مخرج باشد
اقصای لسان متصل با آنچه برابر اوست از حنک
بالا برای قاف   فروتر کاف از این مخرج یعنی که در قاف
مذکور شد از برای کاف و این هر دو را لهوی میگویند منسوب
بلهات یعنی آن گوشت پاره که میان حلق و دهان است که او را
ملازه میگویند   از برای جیم و شین معجمتین و یاء غیر مدی
از وسط لسان میان او و میان حنک و اختلاف است
در آنکه جیم مقدم است و نزدیک بحلق یا شین و این
هر سه حروف را شجری گویند و شجر منفتح دهان است
نزد خلیل و مجمع لحیین است تا عنفقه نزد دیگران
از اول کناره زبان و آنچه نزدیک اوست از
دندانها اضراس از برای ضاد معجمه و خروج او از هر دو جانب
می باشد لیکن از جانب ایسر آسان تر است و نزد خلیل این
حرف نیز شجری است و جمهور بر آنند که شجری [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اینان مهموسه باشند و همس از صفات ضعف است و جهر

از صفات قوة و حروف مهموسه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

منع کنند آن را مجهوره خوانند مثل باقی حروف نوزده گانه

پس بنا بر این وصف را جهر و همس خوانند و بعضی [illegible]

[illegible] خوانند [illegible] ایشان [illegible] و میان [illegible]

[illegible]

[illegible] اما [illegible] حروف [illegible] مجمع در کلمات اجد

قط بکت و صفت [illegible] امتناع صوت است از جریان در حروف

و آن از صفات قوة است و متوسط میان شدة و رخاوة

[illegible]

[illegible] رخاوة است [illegible] جریان صوت

و عدم جریان [illegible] که هر گاه که ساکن کنی این حروف را

[illegible]

[illegible]

جریان صوت در ایشان جاری می شود مثل آنکه در [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جهت [illegible] اند و چهار حرف [illegible]

[illegible] حروف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حروف [illegible]

برهم نهادن است و انطباق برهم نهادن [illegible]

جهت این چهار را منطبقه گویند که در تلفظ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الا [illegible] چهار باشند و در آن از حروف [illegible]

حروف دیگر [illegible] باشند یعنی [illegible] باز [illegible] باز

یا دست [illegible] از مخالفه در آن باشد

و این ده صفت که مذکور شد اضداد یکدیگرند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حروف را از آن جهت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بجهة واجب ... و استعاذه و اما تلاوت قرآن عظیم بعد از اتقان

انچه ذکر کردیم بر سه [illegible] مراتب تحقیق و حدر و تدویر

[illegible]

[illegible]

ازو [illegible] رسیدن بحقیقت ان حروف و وقوف بر [illegible]

[illegible]

هر حرف را حق خود بدهد از تحقیق همزات و اتمام حرکات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قصر و اختلاس و اسکان متحرکات و اتمام ان [illegible]

قرات تحقیق [illegible] و تقویم الفاظ و [illegible]

[illegible]

و باید که [illegible] از [illegible]

از حرکات [illegible]

و این نوع از قرات مذهب [illegible]

اصفهانی و قتیبه [illegible] و بعضی از ابو بکر و یوسف [illegible]

[illegible]

[illegible] ذکران چنانچه در کتب خلاف مقررست و اما [illegible]

خوانندست [illegible] بالتخفیف همزات و قصر [illegible]

و اختلاس و بدل و ادغام کبیر باشد و مراعات تقویم الفاظ در

[illegible] حروف البته باید کرد و این نوع ضد تحقیق است [illegible]

[illegible] خواننده و درین نوع احتراز واجبست از [illegible]

[illegible] و اختلاس اکثر حرکات

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابو عمرو و یعقوب و قالون و اصفهانی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

این ضربه است الملك ودر روایت زید بن ثابت رضی الله
عنه از رسول صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود ان الله یحب
ان یقرأ القرآن كما انزل وحق تعالی رسول خود را صلی الله
علیه وآله وسلم باین نوع خبر داده ایکه گفته ورتل القرآن
ترتیلا یعنی روشن گردان [illegible]
وی را [illegible] وحروف از یکدیگر جدا کن [illegible]
[illegible]
جهت تمام شأن او وتعظیم او ناشی می باشد [illegible]
ورتل [illegible] چنانکه از عائشه روایت است که رسول
صلی الله علیه وآله وسلم سوره از قرآن می خواند [illegible]
سوره [illegible] روایت این از جهت ترتیل [illegible]
[illegible] ترتیل [illegible] قراءت [illegible] حدیث بن
مسعود کرده اند که [illegible]
والحسنه بعشر امثالها وآثار بسیار است [illegible] سلف
[illegible] کثرة قراءت داشته اند [illegible]
در [illegible] خوانده است [illegible] صواب آنست که ترتیل

[illegible]

[illegible]
از برای آنکه مقصود از قرآن فهم وفقه آن است وعمل بآن
وتلاوت وحفظ آن وسیله می باشند واین معنی از ابن
عباس وابن مسعود وارد شده وسؤال کردند ابن [illegible] از
شأن دو مرد که یکی از ایشان سوره البقره وآل عمران در
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بسیار که [illegible] وحق
آنست که ترتیل مستحب است [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] ترتیل [illegible] در قراءت
[illegible] از برای آنکه ترتیل اقرب است [illegible]

سلیق است و این طریق مسدود است [illegible] افتاده

[illegible] است و [illegible] من [illegible] [illegible]

سوف [illegible] العرب [illegible] [illegible]

خیر [illegible] است [illegible] آن [illegible]

[illegible] خود [illegible] است [illegible]

[illegible] تجوید [illegible]

و نه [illegible] و نه [illegible] است و نه [illegible]

و نه [illegible] و نه [illegible]

[illegible]

[illegible] که [illegible] و نه [illegible]

و نه [illegible] و نه [illegible] و نه [illegible]

[illegible] و کلام [illegible] از وجوه قرائت [illegible]

است و [illegible] مقدمه [illegible]

[illegible] است [illegible]

قرائت قرآن [illegible] تجوید [illegible]

برای [illegible] تجوید که [illegible] خود [illegible]

صفتی که هر حرف معروف است بوی [illegible] آن حرف از دیگر حرف

حرف جدا است زیرا که مخارج اند در لسان و دهان [illegible]

را [illegible] فایده [illegible] که [illegible] تجوید [illegible] تعلیم [illegible]

هر حرف که [illegible] غیر [illegible] است و صفات این حرف

[illegible] همزه و [illegible] مشترک اند

در [illegible] و استفال و انفتاح منفرد است همزه [illegible] و شدت

و [illegible] مشترک اند در [illegible] و استفال و انفتاح [illegible]

[illegible] همس و رخاوه [illegible] مشترک اند در [illegible]

و رخاوه و استفال و انفتاح و منفرد است [illegible]

و [illegible] مشترک اند در [illegible] و انفتاح و استفال و منفرد است

[illegible] مشترک است با [illegible] جهر و منفرد است [illegible]

و [illegible] مشترک است با [illegible] رخاوه و [illegible] مشترک

در صفت جهر و رخاوه و استعلا و اطباق و منفرد [illegible]

و منفرد است [illegible] با استطالت [illegible] مشترک اند

و [illegible] منفرد است [illegible] با اطباق [illegible]

در جهر و منفرد است [illegible] مشترک است [illegible] انفتاح و استفال

[illegible] و منفرد است [illegible]
به استعلاء و اطباق و مشترکست با ذال در جهر و منفرد است به جهر
و مشترکست با ذال در استفال و انفتاح و صاد با سین
که مشترکند در مخرج و رخاوت و صفیر و منفرد است صاد با طباق
و استعلاء و مشترکست با سین در همس و منفرد است زا به جهر و
و مشترکست با سین در انفتاح و استفال و همه این [illegible]
[illegible] پس هرگاه که قاری احکام [illegible] حروف [illegible]
[illegible]
با حکام الحروف در حالت ترکیب زیرا که اگر ترکیب حروف چند
[illegible]
مفرداً نیکو تواند کرد [illegible] حروف [illegible] از مجانس [illegible]
که در مخرج متفق [illegible] و در بعضی از صفات مختلف مثل دال و طا
و ذال و ظا و [illegible] و مقارب آنست که در صفات یا مخرج نزدیک
مثل قاف و کاف و [illegible] و مقارب [illegible] قوی و ضعیف و [illegible]
[illegible] و مرکب گرداند [illegible] نیکو تواند [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

که مذکور میشود و بدانکه همه حروف مستفل مرقق اند و تفخیم
هیچ یک از آن روا نیست الا لام اسم الله بعد از فتحه
و ضمه با جماع و لامی که بعد از حروف مطبقه واقع است [illegible]
ورش بطریق ازرق و الا را مضمومه یا مفتوحه مطلق

خاصه که بعد از وی حرف مخفف باشد مانند بهم و به وبعاد و بالغ

[illegible]

و ب عنهم و هرگاه که ساکن باشد مخفف [illegible]

باید که اشد [illegible] شد مانند [illegible] و یخرج الجنة و قبل [illegible]

[illegible]

اجتماع شده و هر اشان مانند یعلمون [illegible]

والذین و من یخرج و مانند یدرون والعدل والقدر [illegible]

وقد نری واقصد و مانند یعمرون والبلغة و صلح [illegible]

و بالم یحط و مانند یغلطون و قرا و یغلب ان [illegible]

مهموس شده است هرگاه که ساکن باشد و [illegible]

شود و تمام باید کرد و مخفف مانند وقلت [illegible]

و هرگاه که مجتمع شود با حروف الطباق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شود قبل از قاف والا باطل منقلب شود از برای [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و تکون و بعو آ اگر به زاء از جهود [illegible]

ساکن است و صغیر یا ضعیف شود و ممزوج [illegible] کرده و [illegible]

نعل و ریان او بپایه کردن دال و تا و صاد و لی و الا [illegible]

زود از جهت آنکه میان تا و صاد و ساکن [illegible]

و تا و دال و حرکات در مخرج [illegible] و من الحدات

[illegible]

و خرج جیا [illegible] و تجه [illegible] و انبها و تحلیل [illegible]

[illegible]

[illegible]

فی وثق قدره والحق ذلوا و منا سلکم و انت لنت و تعلم

بیاده و جیا [illegible] و فیه [illegible] و دا خید و دیدن [illegible]

و حی و کبیلم و السمع بعضلم ان ولی الله و حیده [illegible]

معروف تلفظ [illegible] چنانکه گفته اند تلفظ [illegible]

[illegible]

[illegible]

مجزوم ... [illegible] ... والا ... [illegible]

... باظا نوده هرکاه که تفخیم را کنند ورا مرقق شود هرکاه

... خالص کردانند واز اطباق واستعلا دور ... [illegible]

وجبت ... [illegible]

... [illegible] ... الرحمن ... [illegible]

ودعها وحذر الموت و ... [illegible] ... اظهار

ان باید کرد وهرکاه که ساکن باشد ... [illegible]

فنبذناه واذ نتقنا وهجلين بر زفين ان وجانان ...

واستفال ان واجبت هرکاه حرف ... [illegible]

[illegible]

... ودمانند منذرين ومحذورا وذللناها ... [illegible]

مردو منظرين ومحظورا وظللنا ها وبعضی از ... [illegible]

... [illegible] ... ازین نوع ...

... [illegible] ... رخوه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باصرو او يصحبون وعصى [illegible]

[illegible]

ولا تنه وا ولا تشططوا [illegible]

[illegible]

[illegible] ان [illegible]

[illegible]

[illegible] الغاد [illegible]

و و و ذ ك [illegible] وسين حرف صغير [illegible]

[illegible] انفتاح و استفال [illegible] بايد نمود [illegible]

[illegible] حرف اطباق [illegible] اطباق جذب [illegible]

[illegible] مانند بسطة ومسطور [illegible]

[illegible] بسطاء ويبسط الله [illegible]

سلطان [illegible]

بايد تلفظ كنند و برابر [illegible] و خواه ساكن باشد

وخواه متحرك مانند بالقسط والمقسطين ولا اقسم

ولقد [illegible] سقر وسقيهم [illegible]

[illegible]

ارودانته اصطفی واصطفیات و فاصطاد واو [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وتقبض والضرب

[illegible]

از مخرج خود بدارند و حق استطاله وی نگذارند [illegible]

[illegible]

[illegible] شدی دور وال ادغام شدی اگر نه جمع بودی [illegible]

شدی و هر گاه که [illegible] باشد که بعد از وی تا باید ادغام باید

[illegible] و اطباق [illegible] را رعایت کرد [illegible] ادغام [illegible]

[illegible] بسبب [illegible]

[illegible] قوت طا مثل بسطت و احطت و فرطت [illegible]

ابو عمرو ادغام تام [illegible] و اطباق نیز توان کرد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ما زاید بر قاف باتفاق و کاف چون مهموس شد یعنی
و علمش در بیان تلخیص [illegible] منقلب [illegible] قاف
نشود و ح از صورت [illegible]
لکسب و ما والکتها و نکنون و ادغام شد [illegible]
به با کاف [illegible] کرده و هرگاه که [illegible]
باشد ادغام کنند لسهوله و [illegible] الکم الموت و
همچنین است حکم جمیع مثلین هرگاه که مثل اول ساکن
باشد [illegible] و او مدی و یای مدی نباشند که ادغام
است آن جایز نیست از جهت مدی که دارند مثل آمنوا
و عملوا والذی یوسوس و اگر پیش از واو و یا مفتوح شود
ادغامش معتبر است چنانچه در باب مد واو ادغام [illegible]
و [illegible] کنند از [illegible] صورت [illegible] چنانچه [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] مهموس [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] فریبی ارجهت [illegible] تقدیم [illegible]
[illegible] بجهة و بل رفعه الله و من [illegible] و [illegible]
العدا ازوی نون بیاید در [illegible] زیرا که [illegible]
با [illegible] حرکات یا امر [illegible] فعل بیان ان [illegible]
بیایه کرده باشد و من یبدل نعمة الله و از [illegible]
و [illegible] وقل [illegible]
نون [illegible] باشد قد [illegible] وقل نعم وقد [illegible]
وقل سلام وقل صدق الله و ادغام [illegible] موضع [illegible]
و از احتلال و از [illegible] بیان [illegible]
مثل [illegible] غلاظة ولام تعریف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]
والضلالة و این حروف را شمسیه گویند باعتبار انکه لام تعریف
در این ادغام شده ولام در تعداد نیاید و اگرچه در آن نیز [illegible]
الا و عنی بواسطه انکه ادغام وی [illegible] معلوم شده است
بالتقاء الساکنین و سکون اول و در باقی حروف که چهارده است
ظاهر باشد و از اقمریه گویند و حکم وی در ترقیق [illegible]
اگرچه [illegible]
اما [illegible] التصریح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مذكور شد وحافظ ابو عمرو [illegible] است كه اشمام نون مدغم
در لا تأمنا احتمال دارد كه اشارت بالشفتين باشد
[illegible] است بعد از ادغام يا بعد از سكون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] رحمه الله [illegible]
[illegible] خلق الحمد [illegible]
[illegible] وهم [illegible]
[illegible]
فيكم ضعفاء [illegible] منهم طائف وهم [illegible]
[illegible] هم ام قلوب منكرون
[illegible] وهم [illegible]
[illegible]
لا يعلمون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

کتابخانه
دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد

و اگر حرف مد باشد [illegible] از [illegible]
[illegible] شود
[illegible] تفاوت در وجوه
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
حرف مد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اشباع باید کرد و تلفظ را بیان و از تکلف و مد آنچه [illegible]
[illegible] اشباع [illegible] مانند
بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و داود [illegible]
[illegible] مانند [illegible]
اگر واقع شود در حروف هجا و طرف مانند الف بعد از را در
[illegible]
و اگر ملاقی همزه وصل شود در تکلف اشباع آن زیاده باید کرد
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
مروج بلکه خاصه که ملفوظ باشد مثل علیهم و الیهم و [illegible]
و [illegible] و همچنین هرگاه که واقع شود بعد از نون [illegible]
حروف حلق مانند ان الله [illegible] والله حق والله [illegible]

[illegible]

اگر در این قسم ... مفهوم نیز گویند و وقف حسن است

که وقف بر وی نیکو باشد اما ابتدا بما بعد وی نیکو نبود

[illegible]

مثلا ان كانت واحدة فلك النقف [illegible] انما

يستجيب الذين يسمعون والموتى [illegible]

[illegible]

مثلا ان الله لا يستحيي فبهت الذي كفر [illegible]

[illegible]

[illegible]

از جهت تمام [illegible] قبیح است [illegible]

[illegible]

از وصل والوقف ادغامات کلام الله تا انکه فهم شود
بخصوص قراآت که به غلط بخوانند و خوانده شود
بین شکر صحت السنه تا رس ...

ادغام با غنه مثل من ربّ ا عدة و مبلی من ناصر
عدوٌ ولکم ادغام متقاربین مثل قد تبیّن بل ربکم
ان کدت ادغام متماثلین مثل علیکم من بفعل
لهم شواقبه بل لهم ادغام مثلی ... که متحد باشند در مخرج
و مختلف باشند در صفت مثل اذ تقلب ... عادة

مد لازم   مد سنت   مد طبیعی   مد عارض

مد جایز   مد بحکم سبب   اشباع هم میرسد مد لازم
شد آکم مد واجب ... که از متصل نیز خوانند سبب
آنکه سبب و مسبب هر دو در یک کلمه واقع میشوند مثل اولئک
و هو لا ها مد سنت که از منفصل نیز خوانند زیرا که سبب
و مسبب هر یک در کلمه واقع شده اند و از هم جدا اند
حرف مد در آخر کلمه اول واقع میشود و همزه که سبب است در اول

کلمه دوم

کلمه رحیم مثل انا اعطیناک الکوثر و ما ادریک و مد طبیعی مثل ... عارض
آنست که در آخر آیه بسبب وقف هم میرسد مثل عالمین
و ... نستعین و یوم الدین و مد بسبب اشباع
هم میرسد

من راق را بسبب قصه خوانده اند ادغام با سکته ... ادغام با سکته
بی ادغام و بی سکته

بسم الله الرحمن الرحیم

هر چه حافظ را اسم باشد بدانی ای ... گمان
نظم حافظ فرقان گر بخوانی آیتی ... جوان
چونکه خواهی ابتدا کردن بعد آن پس بگو
تو اعوذ و خوش بخوانش تا نباشی در زیان
در اوایل سورها ... بسم الله بگو

بعد تحریک ار بود های کنایه مثل له
پس صله کن گر نباشد حرف ساکن بعد از آن

لام الله ار بود قبلش بضم یا خود بفتح
تو مفخم گو وگر کسره است ترقیقش بخوان

رای مضموم مفخم نیز اگر باشد بفتح
رای مکسور است مرقق این لطیف مهربان

رای ساکن گر که قبلش فتح باشد یا بضم
پس مفخم است وگر کسره است ترقیقش بدان

رای ساکن گر بود در وقف تفخیم است باز
باز بعدش حرف استعلا لجب تفخیم خوان

نیز اگر آن کسره باشد عارض یا منفصل حرف استعلا دقا
باز بعدش حرف استعلا بود تفخیم خوان

در علامات

در عدد مدات

عدد مد شش است ای قاری
نزد قرا همه براو جاری

متصل منفصل دگر اشباع
جاء و ها انا ماله اخلده
عدل عارض بوقف لازم شایع

حرف مد گر اوفتد با همزه یا با ساکنی
الف ما قبلش مفتوح
واو ما قبلش مضموم
یاء ما قبلش مکسور
سبب مد همزه و سکون
مد ببایدش گران بود ای طالبان

در سکته از حفص که راوی عاصم است

سکته در من راق و در بل ران و در عوجا
مطففین در علم قیمه کهف
آنچه من مرقدنا بخوان از حفص ...

در بیان مخارج ... حروف

آنکه از اقصای حلق است همزه وها والف
وز میانه عین وحا آید به دانه ای طالبان

کتابخانه
دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد

غین و خا از اول ست و قاف از اقصی اللسان
وانچه باشد در برابر حنک ای نکو دان
کاف از اقصی اللسان کام را از اسفل است
جیم و شین و یا زبان کام را است از میان
مر لسان را از طرف لام است اون اندر خروج
اول حافهٔ لسان را ضاد می آید از آن
کناره زبان
هم ثنایای علیا دان موقفش تو هر زبان
سین و زا و صاد مخرجش از نوک زبان
تا و دال و طا بود در پس اللسان را مخرجین
هم اصول آن ثنایای علیا دان ای جوان
از ز لا فقط ظا و ذال و ثا بپایه الشریف
ز نوک تیز زبان
هم از طرف ثنایای علیای فاریان

ضاد کی

سه دو سین و بی و زا در رسیم وان نون ساعدان سن
یعنی از شین شا یا آمده است اندر بیان
نظم [illegible] الذین [illegible]

در سجاوندی کلام الله

حافظان نظم را بشنو زمن
باز ده رو وقف باشد در زمن
میم وقف لازمست نکو در زند
در کلمه حرف کلمات اندر
طا چه وقف مطلق ابد جو بود
بکند ان هرکجا باید بود
جیم جایز بکذرد هم روا است
لیک استادان در او اولی تر است
زی مجوز است اینکه اندر خود است
لیک بکذشتن از او اولی تر است
صاد وقف مرخص خوانده اند
زینکی دوری اکر وا مانده اند
شین اکر باشد حرکت اندرو
نیست وقف الا بکذر ازو